

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال پنجم، دوره جدید، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۹۳، ص ۱۰۵-۷۶

روش‌شناسی شرح خطیب تبریزی بر ملاحظات*

سمیه حسنعلیان

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

سید محمدرضا ابن الرسول

دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

چکیده

با توجه به اهمیت و جایگاه ملاحظات در ادب عربی شروحي بسیار بر آنها نگاشته شده که از جمله آنها شرح الملاحظات العشر از دانشمند ایرانی الأصل قرن پنجم هجری، خطیب تبریزی، است. با توجه به ضرورت روش‌شناسی شروح به عنوان کلیدی گران بها برای محققان در متن پژوهی، شرح نگاری و داوری شرحها و نیز برای عرضه روشهایی سودمندتر در شرح نگاری ادبی، مقاله حاضر با شیوه توصیفی - تحلیلی، روش خطیب تبریزی را در شرح ملاحظات، بررسی کرده است. مهمترین یافته‌های پژوهش نمایان‌کننده آن است که اگر چه شرح خطیب را می‌توان خلاصه‌ای از دو شرح ابن انباری و نحاس دانست، نحوه گزینش مطالب و چینش آنها در کنار یکدیگر به شرح وی اصالت و برتری داده، علاوه بر آنکه جای جای آن از آرای خطیب نیز بی بهره نبوده است. به دیگر سخن روش شبه تکاملی و نگاه همه‌جانبه خطیب در شرح ملاحظات، به کتاب وی برتری و تمایز بخشیده است.

کلمات کلیدی: روش‌شناسی، خطیب تبریزی، شرح الملاحظات العشر، شرح نگاری، ملاحظات.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۳/۲۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۰۸/۰۸

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: hasanalian25@gmail.com

۱.۱ تعریف مسأله

اهمیت و جایگاه ویژه قصاید معروف جاهلی و نقش آنها در دانشهای مختلف نحو، تفسیر، بلاغت و ... باعث شده تا در طول تاریخ بسیاری از دانشمندان آنها را در کانون توجه و تحقیقات خود قرار دهند و به شرح و تفسیر آنها بپردازند. از جمله عوامل مؤثر را در نوشتن شروح مختلف بر معلقات می‌توان از مواردی چون عامل تاریخی، زبانی، و... نام برد. خطیب تبریزی از جمله این شارحان دانشمند ایرانی‌الأصل است که در کتاب خود «شرح المعلقات العشر» به توضیح ابیات این قصاید پرداخته است. نظر به اهمیت این مسأله، مقاله حاضر به شیوه توصیفی- تحلیلی تلاش می‌کند، روش خطیب تبریزی را در شرح معلقات عشر، بیان مصادر خطیب در شرح، توضیح چگونگی شرح واژگان و معنای ابیات در شرح خطیب، و مطالعه میزان توجه خطیب به نحو و مسائل مربوط به آن واکاوی نماید و افزون بر آن، روش خطیب را در نحوه تعامل با شواهد مختلف قرآنی، حدیث، شعر و امثال آن نشان دهد.

۱.۲ پیشینه تحقیق

کتابها و مقالات چندی درباره معلقات نگاشته شده‌اند که می‌تواند پیشینه موضوع حاضر قرار گیرد، از آن جمله:

- مقاله «النحو عند التبریزی فی شرح القصائد العشر» از عبدالحسین الفتلی (۱۳۶۶ق) که در آن نویسنده به موارد بسیاری اشاره دارد که خطیب در شرحش به نحو، اعراب و مسائل مربوط به نحو توجه داشته است؛ ولی روش و منهج خطیب را در بیان مسائل نحوی توضیح نمی‌دهد.

- کتاب «منهج التبریزی فی شروحه والقیمة التاريخية للمفضلیات» نوشته فخرالدین قباوه (۱۹۹۷م) که به روش خطیب در همه شروح ادبی و لغوی با تکیه بر کتاب شرح مفضلیات وی پرداخته است.

با وجود این پیشینه، مقاله حاضر از آن منظر اهمیت می‌یابد که اولاً روش خطیب در شرح معلقات عشر بررسی جداگانه و مجزای آن بوده است و ثانیاً با انجام پژوهشهایی از این قبیل می‌توان الگو و معیار مناسب شرح نویسی ادبی را ارائه نمود.

۲. چکیده زندگانی خطیب تبریزی

نام کامل وی ابوزکریا یحیی بن علی بن محمد بن الحسن بن محمد بن موسی بن بسطام الشیبانی است. (حموی، ۱۹۸۰م، ج ۲۰: ۲۵) ابن خلکان نیز نام او را با اندکی اختصار «ابو زکریا یحیی بن علی بن محمد بن الحسن بن بسطام الشیبانی» قید کرده است. (۱۳۹۷ق، ج ۶: ۱۹۱) وی به سال ۴۲۱ هجری قمری در شهر تبریز به دنیا آمد. از دوران کودکی وی در آن شهر، اطلاعاتی در دست نیست. دوران جوانی خود را در شهر بغداد سپری کرد و نه تنها از محافل علمی آن دیار بهره برد، برای کسب علم و دانش راهی سرزمینهایی چون شام گردید و در آنجا به شاگردی دانشمند بزرگ ابوالعلائی معری پرداخت و کتاب «التهدیب» را نزد وی آموخت و از آنجا به مصر سفر کرد و سپس با کسب تجربه‌های بسیار و دانشهای مختلف به بغداد بازگشت و تا پایان عمر خود در مدرسه نظامیه مشغول خدمت بود. (قچه، ۲۰۰۷م: ۱۹) محققان در مورد لقب او نیز اختلاف دارند. یاقوت می‌نویسد: «بسا که به او خطیب می‌گویند ولیکن این گمان خطا است». (حموی، ۱۹۸۰م، ج ۲۰: ۲۵) سیوطی نیز با نظر یاقوت موافق است؛ (۱۳۸۴ق: ۴۱۳) اما بسیاری از محققان از آن جمله ابن خلکان که کاملترین ترجمه حال خطیب را به دست داده است، با این نظر مخالف بوده، می‌نویسد لقب او خطیب بوده است. علاوه بر آن خطیب نیز در آثار خویش همه جا خود را خطیب تبریزی می‌خواند.

میراث علمی و ادبی خطیب بسیار ارجمند و گوناگون است، خطیب تا پایان عمر خود از خلق آثار علمی - تربیتی دست نکشید و ده‌ها اثر در مورد ادبیات و فرهنگ ملل شرق نوشت. آثار وی تنها به تحقیقات ارزنده زبان و ادبیات عرب خلاصه نمی‌شود او به تاریخ، و فلسفه، و فولکلور شرق و هم چنین به انساب عرب و نیز طرز معیشت و دیگر سنن و آداب آن به گونه‌ای وسیع و همه جانبه پرداخته است. آثار وی در زمینه تحقیقات ادبی و زبان‌شناسی قرن پنجم مسلمانان بسیار ارزشمند است. با این اوصاف، تمام نوشته‌های خطیب به یک درجه از اهمیت علمی برخوردار نیستند. در پاره‌ای از نوشته‌هایش تحلیل عمیق علمی - ادبی مشهود است و در شرح‌هایی که بر اشعار نوشته، توضیحاتی همه جانبه و افکار مستقل و مترقی اجتماعی - سیاسی و در یک کلام اسلوب خاص و ابتکار خود خطیب به روشنی دیده می‌شود. (انزابی نژاد، ۱۳۶۲ش: ۹-۱۰)

از جمله تألیفات وی می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

«تفسیر القرآن»، کتابی در اعراب قرآن به نام «الملخص»، سه شرح بر حماسه ابو تمام که معروف به شرح اکبر و اوسط و اصغر هستند. «مقدمة في النحو»، «شرح بانة سعاد»، «تهدیب إصلاح المنطق لابن السکیت»، «شرح سقط الزند للمعری»، «شرح اختیارات المفضل الضبی»، «تهدیب غریب الحدیث»، «الوافی فی العروض و القوافی»، «الملخص فی اعراب القرآن»، «شرح مشکل من دیوان اَبی تمام»، «شرح شعر المتنی»، و.... (بروکلمان، ۱۹۷۴م، ج ۱: ۱۵۸، الزرکلی، ۱۹۶۹م، ج ۷: ۱۹۷ و ابن کثیر، ۱۹۹۶م، ج ۱: ۵) نیز شرح وی بر بسیاری از دیوانهای شعر شاعران عرب که علاوه بر نقش آن در حفظ دیوانها از نابودی در طول تاریخ شده، به فهم و درک آنها کمک شایانی نموده و باعث گسترش فرهنگ شرح نویسی گشته است. از جمله مهمترین شرحهای خطیب بر شعر عربی شرح وی بر معلقات دهگانه است که در این مقاله به بررسی روش و شیوه وی در شرح این قصاید می پردازیم.

۳. روش خطیب در شرح معلقات

بی شک آن زمان که خطیب به نوشتن شرح خود بر معلقات اقدام کرد، میراث گران بهایی از شروح متقدم را در مقابل خود داشت و چنانکه از مقدمه خطیب در ابتدای کتاب بر می آید، یکی از معاصران وی که احتمالاً از رجال سیاسی، علمی و یا دربار بوده باشد از وی می خواهد تا شرحی بر معلقات بنویسد؛ زیرا شروح پیشین به شرح مفردات و الفاظ پرداخته و مطالب بسیاری در باب شواهد، حوادث تاریخی، انساب و احساب آورده اند. خطیب در پاسخ به آن شخص، خود به شرح «قصاید عشر» مبادرت ورزیده و بیان کرده که سعی خود را در رعایت جانب اختصار و ایجاز به کار گرفته است. متن مقدمه وی از این قرار است: «سألني . أدام الله توفيقك . أن ألخص لك شرح القصائد السبع مع القصيدتين اللتين أضافهما إليها أبو جعفر أحمد بن محمد بن إسماعيل النحوي . قصيدة النابغة الذبياني الدالية و قصيدة الأعشى اللامية . و قصيدة عبيد بن الأبرص البائية و ذكرت أن الشروح التي لها طالت بإيراد اللغة الكثيرة و الاستشهادات عليها، و الغرض المقصود منها معرفة الغريب، و المشكل من الإعراب، و إيضاح المعاني، و تصحيح الروايات و تبينها مع الاستشهادات التي لا بدّ منها من غير تطويل يُملُّ و لا تقصير بالغرض يخلّ، فأجبتك إلى ملتصك و استعنت بالله على شرحها، من غير إخلال بما يجب إيراد مع الاختصار» (الخطيب التبريزي، ۱۹۹۷م: ۲۱)

از این مقدمه نکاتی چند قابل برداشت است:

- انگیزه اصلی شرح معلقات، درخواست یکی از بزرگان بوده است.

- شروح پیشین از نظر درخواست کننده و نیز خود خطیب دارای کاستی هایی است.

- اهداف خطیب از نگارش شرح معلقات عبارتند از: شناخت واژگان نامأنوس، بیان اعراب مشتبه، توضیح معنی، تصحیح روایتها و توضیح آنها با استفاده از شواهد مختلف.

- خطیب خواهد کوشید از اطناب جمل و ایجاز محل در شرح خود اجتناب کند. در این مقاله خواهیم دید این شارح بزرگ تا چه میزانی به مطالب مقدمه پایبند بوده است.

۱. ۳. مصادر خطیب در شرح معلقات

در سیاهه دانشمندانی که خطیب در شرح خویش از آنها بهره برده است؛ می‌توان اسامی علمای زیر را مشاهده نمود:

جدول ۱- مصادر خطیب در شرح معلقات عشر

تعداد دفعات	ماخذ خطیب	تعداد دفعات	ماخذ خطیب
۱	ابو مالک	۶۶	اصمعی
۱	ابو نصر	۴۲	ابو عبیده
۱	ریاشی	۳۶	سیبویه
۱	کلای	۲۶	ابن کيسان
۱	ابو حاتم	۲۱	میرد
۱	اسماعیل بن إسحاق	۱۷	أحمد بن عبید
۱	خالد بن کلثوم	۱۶	أبو عمرو شیبانی
۱	علی بن عبدالله بن سنان طوسی	۱۶	فراء
۱	عاصم	۱۵	ابن اعرابی
۱	عمار	۱۲	ابن سکیت
۱	قطرب	۱۱	ابن انباری
۱	مجاهد	۱۱	خلیل
۱	محمد بن ابی عمرو شیبانی	۷	نحاس
۱	مفضل	۷	زجاج
۱	هشام بن معاویه	۶	ابو زید
۲	ابو عبید	۶	اخفش
۲	ابو عمرو بن العلاء	۵	کسانی
۲	ابن حبیب	۴	ثعلب
۲	مازنی	۳	هشام بن الكلبي
		۳	بندار

و نیز در شرح خطیب مجموعه‌ای از مصادری یافت می‌شود که مبهم و نامشخص بدانها استناد کرده است: «أكثر أهل اللغة» (۱۰۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۲، ۱۷۵)، «بعض أهل اللغة» (۲۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۵۵)، «أهل اللغة» (۸۷، ۱۶۴)، «النحويون» (۷۴، ۱۵۲)، «أهل النظر» (۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۷۸، ۲۲۳)، «بعض النحويين» (۷۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۰۷، ۲۶۲)، «جماعة من الرواة» (۱۵۵)، «بعض المتقدمين» (۱۳۳)، «البغداديون» (۱۷۱)، «أعرابي» (۲۵۴) و

نظر به اینکه شرح خطیب خلاصه‌ای از دو شرح ابن انباری و نحاس است توجه به نکاتی چند ضرور به نظر می‌رسد:

الف - اشاره به نام دانشمندان فوق در نحو و شرح مفردات و... دلیل بر آن نیست که او مستقیماً از آنها سخنی شنیده است.

ب - خطیب در شرح خود سعی دارد تا بی طرفانه به طرح نظرهای نحوی و لغوی بپردازد و اگر چه بر گرایش خود به یک روش نحوی خاصی تصریح ننموده است، بررسی دقیق چگونگی طرح مسائل نحوی گرایش وی را به مدرسه بصره روشن می‌نماید. توجه وی به آرای علمای بصره و ذکر آنها در مسائل نحو و لغت و نیز اشاره به نام دانشمندانی چون «اصمعی»، و «ابو عبیده»، و «سیبویه»، و «مبرد» که از طلایه داران آن مکتب به شمار می‌آیند، خود می‌تواند به ما در شناسایی رویکرد خطیب یاری رساند. اگرچه این امر، مانع از ارجاع دادن وی به عالمانی چون «ابو جعفر احمد بن عبید» کوفی مذهب نشده است که در صدر مصادر ابن‌انباری قرار دارد. آنچه در شرح خطیب اعجاب‌انگیز می‌نماید، آن است که وی نام ابن‌انباری را یازده بار، و نام نحاس را تنها هفت بار می‌آورد و به آنها ارجاع می‌دهد با اینکه دفاعاتی که او از شرح آن دو استفاده نموده، بسیار بیشتر است. و گاهی شاهد آن هستیم که خطیب، مصدری را که نحاس یا ابن‌انباری آورده ذکر نمی‌کند؛ در حالی که آوردن آن ضرورت داشته است، برای نمونه به شرح وی در بیت چهارم طرفه توجه کنیم: «[احمد بن عبید]: عدولیه: منسوبه إلى جزيرة من جزائر البحر يقال لها: عدولي، أسفل من أوّل وأوّل أسفل من عُمان، وقال غيره: العدولیه منسوب إلى قوم كانوا ينزلون بمَحْر». (۸۴) در ابتدای شرح نام «احمد بن عبید» را حذف نموده؛ در حالی که ذکر آن برای فهم «و قال غيره» ضرورت دارد.

مسأله این است که بدون ایجاد تردید یا شبهه در صداقت خطیب و امانت داری علمی وی باید افزود که اینگونه حذفها - اگر از باب سهو القلم باشد - به‌خصوص ذکر مصادر تنها به سبب رعایت جانب ایجاز و اختصار بوده و گویا وی به شرح مفید و صحیح فارغ از گوینده آن، توجه داشته است.

۳. ۲ شرح واژگان

در توجه خطیب تبریزی به شرح مفردات و واژگان غریب می‌توان به دو عامل مهم اشاره کرد:

اول آنکه خطیب در شرح خود بر ملاحظات بر شروح قبلی نظر داشته است و همه آنها به نوعی به شرح الفاظ و مفردات توجه نموده‌اند.

دوم آنکه خطیب خود شاگرد ابوالعلاء معری بوده که در تألیفات خود به شرح لغوی دقیق مفردات توجه داشته است.

از مظاهر و نمونه‌های توجه خطیب به شرح و تفسیر مفردات می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

- ذکر جمع مفردات بیت: که نمونه‌های آن در شرح خطیب بسیار بوده، از آن جمله در شرح بیت اول معلقه زهیر این گونه گفته است:

أَمِنْ أُمَّ أَوْى دِمْنَةً لَمْ تَكَلِّمْ بِحَوْمَانَةَ الدُّزَاجِ فَالْمَيْتَلِّمِ

« و قيل الحومانة: القطعة من الرمل وجمعها الحومان و الحوامين ». (۱۳۴)

همچنین به جمع مفرداتی چون «الطور» (۲۳۳)، «عدو» (۲۴۱)، «أعداء» (۲۴۱)، «الحُلِّي» (۳۳۱) و... اشاره دارد که جمع آنها عبارتند از: «الأطوار»، «عُدَاة، عِدَاء، أعداء»، «أعداؤي، أعداء»، «حُلِّي».

از دیگر سو مفرد واژگان جمع را هم آورده است؛ در شرح بیت سوم معلقه امرؤ القیس می‌گوید:

تَرَى بَعْرَ الْأَرَامِ فِي عَرَصَاتِهَا وَ قِيَعَانِهَا كَأَنَّه حَبُّ فُلْفُلٍ

«الأرام: الطباء البيض، واحدها رثم، و العرصات: جمع عرصة و هي الساحة، و القيعان: جمع قاع و هو الموضع الذي يستنقع فيه الماء». (۲۷)

مفرد واژگان «الأساريع» (۶۶)، «الأطلال» (۸۲)، «الحدوج» (۸۳)، و «دأی» (۹۳)، را بیان می‌کند که عبارتند از: «أسروع، يُسروع»، «طَلَّل»، «الحِدْج» و «دأية».

- بیان کلماتی که دو معنای متضاد را افاده می‌کند و اصطلاحاً اضداد نامیده می‌شود که در پنج مورد از شرحش یافت شد:

• «یسرون» در بیت ۲۴ امرؤ القیس:

تَجَاوَزْتُ أَحْرَاساً إِلَيْهَا وَ مَعْشَراً عَلَيَّ حِرَاساً لَوْ يُسِرُّونَ مَقْتَلِي

«و یروی: یُسرون بالسين غير معجمه، و یُسرون، بالشين معجمه، فمن رواه بالسين غير معجمه احتمال أن يكون معناه: يكتمون و يحتمل أن يكون معناه: يُظهرون وهو من الأضداد». (۱: ۱۷)

• «المعبد» در بیت ۱۳ معلقه طرفه:

تُبَارِي عِتَاقًا نَاجِيَاتٍ وَأَتَبَعَتْ وَظِيْفًا وَظِيْفًا فَوْقَ مَوْرِ مُعَبَّدِ

«و المعبد: المذلل، يقال: بعير معبد أي مذلل [قد طلي] بالهاء، وبعير معبد أي مكرم و هو من

الأضداد». (۸۹)

- توضیح تذکیر و تأنیث واژه: مانند واژگان «قَلَّت» (۹۹)، «كأس» (۱۰۵)، «الحرب» (۱۹۹)، «الضحى» (۲۴۲) که مؤنث است. و نیز به کلماتی اشاره دارد که دو وجهی است؛ مانند واژه «المسك» فی شرح بیت هشتم امرؤ القیس: «المسك يُذَكَّرُ و يُؤنث» (۳۲)، و یا کلمه «الحانوت» فی شرح بیت ۴۵ طرفه: «الحانوت يُذَكَّرُ و يُؤنث» (۱۰۵) که در شرح بیت ۲۵ اعشی هم آن را تکرار کرده است. (۳۳۸)

و نیز به کلماتی اشاره دارد که برای مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود؛ مانند واژه «البعير» در بیت ۱۴ امرؤ القیس: «يقع على المذکر و المؤنث» (۴۱)، و یا واژه «الفرس» در شرح بیت ۶۶ معلقه لبید (۱۹۷)، و نیز واژه «حمامة» در بیت ۶۹ معلقه همان شاعر (۱۹۸).

- شرح یک واژه از خلال تصریف آن و اشاره به صیغه ماضی و مضارع و مصدر آن: نمونه‌های آن نه تنها در شرح خطیب، در سایر شروح معلقات نیز بسیار است. در اینجا به چند مورد آن اشاره می‌شود:

• «عَمًا» در بیت دوم امرؤ القیس:

فَتَوْضِخَ فَاَلْمَقْرَاةَ لَمْ يَعْفُ رَسْمَهَا لِمَا نَسَجَتْهَا مِنْ جَنُوبٍ وَ شَمَالٍ

«عَمًا الشیء یَعْفُو عَفْوًا وَعَفُوًّا وَعَمَاءً». (۲۶)

• «أسی» در بیت پنجم همان شاعر:

وَقُوفًا بِهَا صَاحِي عَلَيَّ مَطِيئِهِمْ يَقُولُونَ لَا تَهْلِكُ أَسَى وَ تَجَمَّلِ

«يقال: أَسَيْتُ عَلَى الشیء أَسَى أَسَى شَدِيدًا». (۲۹)

• «هَيَّي» در بیت ۱۶ امرؤ القیس:

فَمِثْلِكَ حُبْلَى قَد طَرَقَتْ وَمُرْضِعٍ فَأَهْيَيْتُهَا عَنِ ذِي تَمَائِمٍ مُحُولِ

«أَهْيَيْتُهَا: شغلتها، يقال: هَيَّيْتُ عَنِ الشیء أَلْهَيْتُهُ إِذَا تَرَكْتَهُ وَشَغَلْتَهُ عَنْهُ، وَالْمَصْدَرُ هَيْيًّا وَ هَيْيًّا، وَحِكْيُ الرِّيشِي:

هَيْيَانًا، وَ هَوَّيْتُ بِهِ أَلْهَوْتُ هَوًّا لَا غَيْرَ». (۴۲)

- اشاره به تصغیر واژه‌ای در ابیات معلقات (پنج مورد):

- «خَوَّيْرِب» در شرح بیت شاهد در شرح بیت ۱۴ معلقه امرؤ القیس که تصغیر «خارِب» است. (۲۸)
- «الصُّحَى» در بیت ۳۷ معلقه همان شاعر تصغیره «ضَحَى» والقیاس فیه: ضَحِيَّة، إلا أنه لو قيل: ضَحِيَّة، لأشبهه تصغیر: ضَحْوَةَ». (۵۷)
- «الثُّرَيَّا» در بیت ۴۸ امرؤ القیس تصغیر «تُرْوَى» مقصورة. (۶۳)
- «حُدَيَّا» در بیت ۴۲ عمرو تصغیر «حَدْوَى». (۲۷۰)
- «ثُبَيَّة» تصغیر کلمه «ثُبَّة» فی بیت ۴۴ عمرو. (۲۷۱)

- از مظاهر توجه خطیب به مفردات اشاره وی به لغات مختلف یک واژه است که در جدول شماره دو (به پیوست مقاله) این واژگان و لغات مختلف- که در زبان عربی برای آنها وجود دارد- آمده است.

در واقع، مقصود از لغت در اینجا می‌توان معادل دیگر و یا به عبارتی قدیم‌تر لهجه در نظر گرفت که برای یک واژه به دلایل گوناگونی چندین کلمه وجود داشته است؛ مثلاً در بیت دوم معلقه امرؤ القیس:

فَتَوْضِحَ فَأَلْمَقْرَةَ لَمْ يَغْفُ رَسْمَهَا لِمَا نَسَجَتْهَا مِنْ جَنُوبٍ وَشَمَّالٍ

خطیب به چندین واژه اشاره دارد که برای کلمه «شَمَّال» به کار می‌رود: «و فِي الشَّمَّالِ لُغَاتٌ، يقال: شَمَّالٌ، وَشَمَّالٌ، وَشَمَّالٌ، وَشَمَّالٌ، وَشَمَّالٌ، وَشَمَّالٌ» و برای هر کدام از این واژگان نیز شاهد شعری می‌آورد. (۲۶)

- اشاره به وجه تسمیه واژگان و الفاظ مختلف که نمونه‌های آن در جدول شماره سه در پیوست مقاله آمده است؛ مانند توضیحش در ذیل شرح بیت ۸۲ معلقه امرؤ القیس:

كَأَنَّ السَّبْعَ فِيهِ عَرَقِي عَشِيَّةً بِأَرْجَائِهِ الْقُصُوي أَنَابِيشٌ عَضُّلٌ

که به وجه تسمیه واژه «أنابيش» اشاره دارد: «و إنما سميت أنابيش لأنها تُنبش، أي: تُخرج من تحت الأرض» (۸۰)

و یا علت نامگذاری بیت الله الحرام به «عتیق» را در ذیل شرح بیت ۱۳ معلقه طرفه بیان می‌دارد:

تُبَارِي عِتَاقاً نَاجِيَاتٍ وَأَتَبَعَتِ وَظَلِيْفًا وَظَلِيْفًا فَوْقَ مَوْرِ مُعَبَّدِ

«و به سمي بيت الله العتيق لأنه عَتَقَ أَنْ يُمْلِكَ أَي سَبَقَ ذَلِكَ وَيُقَالُ سَمِيَ الْعَتِيقَ لِأَنَّ اللَّهَ أَعْتَقَهُ مِنَ الْغَرَقِ أَيَامَ

الطوفان، وقيل سمي العتيق لأن الله أعتقه من الجبابرة، فلم يقصده جبار إلا قصمه الله». (۸۹)

۳.۳ نحو و اعراب

در روزگار حیات خطیب تبریزی نحو عربی علمی مستقل شناخته می‌شد و قواعد و پایه‌های آن استحکام یافته و به درجه‌ای قابل قبول از نضج رسیده بود. لذا، از جمله ارکان شرح خطیب تبریزی بر معلقات، نحو و مسائل مربوط به آن است که بدان اشاره می‌شود:

- اشاره به آرای علمای کوفه و بصره در موضوعات مختلف لغوی و نحوی، گویا وی به آرای هر دو مکتب احترام گذاشته، با رعایت کامل جانب امانت به نقل آرای آنها می‌پرداخت؛ بدون اینکه نسبت به هیچ کدام از آنها تعصب داشته باشد. در شرح بیت ۵۴ معلقه طرفه:

أَلَا أَيُّهَا اللَّائِمِي أَحْضُرِ الْوَعَى وَأَنْ أَشْهَدَ اللَّذَاتِ هَلْ أَنْتَ مُخْلِدي

به نظر هر دو طرف در اضمار «أن» اشاره دارد، که بزرگان مکتب کوفه با اضمار «أن» موافق بوده؛ ولی بزرگان مکتب بصره آن را رد کرده‌اند. (۱۱۰)

البته وی تنها ناقل آرای علمای دو طرف نبوده است، بلکه گاهی نظرهای خود را نیز عرضه می‌کند؛ در شرح بیت ۳۲ معلقه عترة:

بِرْكَتٍ عَلَى مَاءِ الرِّدَاعِ كَأَمَّا بِرْكَتٍ عَلَى قَصَبِ أَحْشٍ مُهْضَمِ

بعد از آنکه به دو معنای بیت اشاره می‌کند، معنای اول را ترجیح می‌دهد و علت برتر بودن آن را نیز بیان می‌کند: «والمعنى أنها بركت فحّت، فشبه صوت حينها بصوت المزامير، وقيل: إنما يصدق أنها بركت على موضع قد حَسَرَ عنه الماء وحفّ فله صوت، والوجه الأول أجود، لأن القصب الأَحْشَ معروف أنه من قصب الزمّر، ولهذا قيل هو المخزق». (۲۲۶)

- اشاره به جواز اعرابه‌ای یک کلمه، می‌تواند دلیل روشنی بر توجه وی به نحو باشد؛ چنانکه در شرح بیت ۲۹ معلقه اعشی گفته است:

يَسْمَعِي بِهَا ذُو رُجَاجَاتٍ لَهْ نُطْفٌ مُقْلَصٌ أَسْفَلُ السَّرْبَالِ مُعَمَلٌ

«و يجوز نصب «مقلص» على الحال من المضمّر الذي في «له» والرفع أجود». (۳۴۰)

و یا در شرح بیت ۳۱ همان معلقه می‌گوید:

وَ السَّاحِبَاتُ ذُيُولَ الرَّيْطِ أَوْنَةً وَ الرِّافِلَاتِ عَلَى أَعْجَازِهَا الْعِجَلُ

«والمساحبات في موضع نصب على إضمار فعل، لأن قبله فعلاً فلذلك اختير النصب فيه، ويكون الرفع بمعنى: وعندنا المساحبات.» (۳۴۰) ملاحظه می‌شود که برای ترجیح اعراب نصب برای واژه «المساحبات» دلیل می‌آورد.

- توضیح معنای حروف؛ مانند نمونه‌های زیر:

- حرف «الباء» به معنی «فی» در «بِالصُّحَى» در بیت ۵۳ معلقة لبید. (۱۹۱)
- حرف «الباء» به معنی «مع» در «بِثَفَالِهَا» در بیت ۳۱ معلقة زهیر. (۱۴۸)
- حرف «فی» به معنی «مع» در «فِي مُعَالِيٍّ» در البیت ۲۵ معلقة طرفه. (۹۶)

- ذکر متعلق حروف؛ مانند نمونه‌های زیر:

در شرح بیت ۴۶ معلقة امرؤ القیس:

أَلَا أَيُّهَا اللَّيْلُ الطَّوِيلُ أَلَا الْبَحْلِيُّ بِصُحْبِ وَمَا الْإِصْبَاحُ فِيكَ بِأَمْتَلِ

این گونه بیان می‌دارد: «فیک تتعلق بـ «أمثل» (۶۲)، نیز به متعلق سه حرف «فی»، «الباء» و «إلی»

در بیت ۴۸ همان معلقة اشاره دارد که همگی به «عُلِّقَتْ» تعلق دارند. (همان)

در شرح بیت ۳۸ معلقة لبید «لَمُعْتَرِّ قَهْدٍ» اظهار می‌دارد که حرف لام در «لَمُعْتَرِّ» یا به «فلم یرم» تعلق دارد، و یا به «و بغامها»، و معنی نیز بسته به اینکه کدام یک را در نظر بگیریم، تغییر می‌کند. (۱۸۲)

ناگفته نماند برخی بر خطیب در خصوص تعامل وی با نحو خرده گرفته و تکرار بدون فایده را از معایب شرح او شمرده و گفته‌اند خطیب در شرح خود بر معلقات اصرار دارد؛ مسائلی که قبلاً بیان نموده است، مجدداً ذکر کند به طوری که گویا مسائلی جدید است و نکته‌ای مهم را در بردارد؛ مثلاً خطیب درباره حرف کاف در «يَعُوذُ كَمَا يَلُوخُ الصَّبَا» گفته در موضع نصب است و آن را در مورد کاف در نمونه‌های دیگر چون: «سوداً كخافية الغراب الأسحم»، و «غرداً كفعل الشارب المتترّم» تکرار کرده است. (الفتلی، ۱۰۷)

گویا خطیب خواسته است تا شرحش برای هر بیت کامل و حق شرح هر بیت را به صورت کامل و وافی ادا کند؛ چه ممکن است کسی به هنگام نیاز تنها به شرح همان بیت مراجعه کند و مطالب پیشین را ندیده باشد، از این رو، آنچه را از نحو و شرح واژه لازم دیده بیان کرده است.

۳. ۴ شواهد

اهمیت و نقش شاهد در دانشهای زبانی قابل انکار نیست؛ زیرا عنصری اساسی در وضع قواعد زبان عربی به شمار می‌رود و برخی نیز آن را میراث بزرگ به جای مانده از تمدن اسلامی می‌دانند که با فرهنگ این امت ارتباطی ناگسستنی دارد. (یعقوب، ۱۹۹۲م: ۵)

خطیب تبریزی در شرح معلقات عشر از شواهد مختلفی بهره برده که در ادامه مطلب ضمن تقسیم‌بندی شواهد وی به موارد استشهاد نیز اشاره می‌شود.

۳. ۴. ۱ قرآن کریم

خطیب از آیات شریف قرآنی در مواردی از جمله شرح مفردات و الفاظ بهره گرفته است، همچنان که کتابهای تفسیری برای شرح غریب قرآن از شعر قدیم بهره برده‌اند. موارد استشهاد خطیب به آیات قرآن عبارت است از:

- تفسیر واژگان: برای نمونه واژه «الویل» در شرح بیت ۸۸ معلقهٔ طرفه را چنین شرح

می‌دهد:

فَمَرَّتْ كَهَاءَ ذَاتِ خَيْفٍ جَلَالَةً عَقِيلًا شَيْخٍ كَالْوَيْلِ يَلْنَدِدِ

قال: «الویل: العضا، و قیل: هی خشبة القصارین، و کلّ ثقیل و بیل، و منه قوله عز وجل: ﴿فَأَخَذْنَاهُ أُخْذًا وَّيْلًا﴾ [المزمل ۷۳: ۱۶]» (۱۲۵)

در ذیل واژه «یسرون» در بیت ۲۴ معلقهٔ امرؤ القیس - در ضمن اشاره به اینکه از واژگان اضداد است - می‌گوید:

بَجَاوَزَتْ أَحْرَاسًا إِلَيْهَا وَمَعَشْرًا عَلَيَّ حِرَاسًا لَوْ يُسْرُونَ مَقْتَلِي

«و نیز در آیه (وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ) [یونس ۱۰: ۵۴] گفته شده معنای آن «آشکار کردن» است و نیز گفته‌اند معنایش «پنهان کردن» است: آن [پشیمانی] را از کسانی که وی را به کفر فرا می‌خواندند، پنهان می‌کردند.» (۴۸)

- توضیح مسائل نحوی: خطیب گاهی در توضیح قاعده‌ای نحوی و یا بیان اعراب کلمه‌ای در بیت، به آیات قرآن استشهاد می‌کند؛ مثلاً در شرح عبارت «لو یسرون مقتلی» در بیت ۲۴ معلقهٔ امرؤ القیس در بیان شباهت «آن» به «لو» می‌گوید: «وأن تضارع لو في مثل هذا الموضع، يقال: ووددت أن يقوم عبد الله، ووددت لو قام عبد الله، إلا أن «لو» يرتفع المستقبل بعدها و«أن» تنصب الفعل المستقبل. قال الله

تعالی: ﴿أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَابٍ﴾ [البقرة: ۲: ۲۶۶]، فجاء بـ «أن»، و قال في موضع آخر: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ [القلم ۶۸: ۹] والمعنى: ودوا أن تدهن فَيُدْهِنُوا» (۴۸)

و یا با استشهاد به آیه قرآن، معنای حروف را شرح می‌دهد؛ در شرح بیت ۳۱ معلقه زهیر:

فَتَعَرَّكَكُمْ عَرَكُ الرَّحَى بِفِئَالِهَا وَتَلَقَّحَ كِشَافًا ثُمَّ تُنْتَجِحُ فَتُسَمِّمُ

در مورد حرف «باء» در «بفئالها» اینگونه بیان می‌دارد: «و أراد: عرك الرحي و معها ثفالها، أي عرك الرحي طاحنة قال الله عز و جل: ﴿تَنْبُثُ بِالذُّهْنِ﴾ [المؤمنون: ۲۳: ۲۰]، المعنى: و معها الدهن، كما تقول: جاء فلان بالسيف أي: ومعه السيف» (۱۴۸)

- توضیح نکات بلاغی: در شرح بیت ششم معلقه عنتره به آیات قرآن کریم برای توضیح قضیه التفات استشهاد نموده است:

حَلَّتْ بِأَرْضِ الزَّائِرِينَ فَأَصْبَحَتْ عَسِيرًا عَلَيَّ طَلَابِكِ ابْنَةَ نَحْرَمِ

«اگر سؤال شود چگونه شاعر بعد از آنکه گفت: «حلت بأرض الزائرين» و ضمیر مفرد مؤنث غایب را آورد به مخاطب روی می‌کند و می‌گوید: «طلابک»؟ در پاسخ این سؤال گفته می‌شود: عرب در بسیاری از مواقع از غایب به مخاطب باز می‌گردد؛ مانند این آیه شریف: (وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً) [الإنسان: ۷۶: ۲۱، ۲۲]، و نیز از مخاطب به غایب رجوع می‌کند؛ مانند این آیه: ﴿حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَّتْ بِكُمْ﴾ [یونس: ۱۰: ۲۲]» (۲۱۳)

- شرح عادات زبانی عرب و آداب و رسوم آنان: در شرح بیت اول امرؤ القیس در توضیح واژه «قفا» می‌گوید عرب گاه یک نفر را به صورت دو نفر مورد خطاب قرار می‌دهد؛ چنانکه در آیه قرآن ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ﴾ [ق: ۵۰: ۲۴] مشاهده می‌شود. (۲۳)

وی در بیان آداب و رسوم عرب، در شرح بیت ۹۹ معلقه لبید:

وَهُمْ رِيْعٌ لِلْمُحَاوِرِ فِيهِمْ وَالْمُرْمَلَاتِ إِذَا تَطَاوَلَ عَامُهَا

به این امر اشاره می‌کند که در میان عرب مرسوم بوده است، زن بعد از وفات همسرش یک سال را به عزاداری می‌پرداخته و در قرآن نیز ابتدا آیه‌ای با این مضمون نازل شده است: (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَّأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ) [البقرة: ۲: ۲۴۰]، سپس آیه مذکور با این آیه: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَضَّنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَزْوَاجَهُنَّ وَأَسْرًا﴾ [البقرة: ۲: ۲۳۴] منسوخ شد. (۲۰۷)

- تأکید معنی: در شرح بیت زیر:

وَأَرَوْعُ تَبَاضٌ أَحَدٌ مُلْكَمٌ
كَمِرْدَاةٍ صَخْرٍ فِي صَفِيحٍ مُصَمَّدٍ

در بیان واژه « مُلْكَمٌ » به استشهاد آیه قرآنی: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾ [النجم: ۵۳: ۳۲] پرداخته این گونه توضیح می‌دهد: «و ليس في الكلام دليل على أنه أباح اللمم، لأنه استثناء ليس من الأول، وهو مثل قوله: ﴿وَأَنْ تَحْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [النساء: ۴: ۲۳]، فليس فيه دليل على أنه أباح ما سَلَفَ، وإنما المعنى: ولكن ما قد سَلَفَ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْفُو عَنْهُ، وكذلك قوله عز وجل: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَتُّلَّ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً﴾ [النساء: ۴: ۹۲]، أي: ولكن إن قَتَلَهُ خطأً فعليه ما أمر به.» (۱۰۱)

نکته‌های قابل توجه در استشهاد خطیب به شواهد قرآنی:

- تعداد آیات مورد استشهاد در شرح خطیب ۸۷ آیه است که در جدول زیر تعداد آیات شاهد در هر معلقه و میزان آن نسبت به کل آیات نشان داده شده است:

جدول ۴ - تعداد آیات در شرح هر معلقه

معلقه	تعداد آیات	درصد
امر القیس	۱۲	٪۱۳ / ۷۹
طرفه	۱۷	٪۱۹ / ۵۴
زهیر	۱۲	٪۱۳ / ۷۹
لیبد	۱۲	٪۱۳ / ۷۹
عتره	۱۷	٪۱۹ / ۵۴
عمرو	۴	٪۴ / ۵۹
حارث	۷	٪۸ / ۰۴
أعشى	۴	٪۴ / ۵۹
نابغه	۲	٪۲ / ۲۹
جمع (۹ معلقه)	۸۷	٪۱۰۰

- خطیب در شرح معلقه عبید بن الأبرص به هیچ آیه‌ای از قرآن استشهاد ننموده است.
- خطیب از آیات قرآن برای شرح موارد مختلفی بهره برده است - که به موارد آن همراه با نمونه اشاره شد- در جدول زیر تعداد آیات مورد استشهاد در هر مورد نشان داده شده است:

جدول ۵- موارد استشهاد به آیات قرآن و تعداد آیات در هر مورد

مورد استشهاد به آیات	تعداد آیات	درصد
شرح واژگان نامأنوس	۳۸	٪۴۳ / ۶۷
بیان مسائل نحوی	۳۴	٪۳۹ / ۰۸
توضیح مسائل صرفی	۵	٪۵ / ۷۴
تأکید معنی	۴	٪۴ / ۵۹
توضیح ویژگی‌های زبانی	۳	٪۳ / ۴۴

شرح نکته بلاغی	۳	۳ / ۴۴
جمع (۶ مورد)	۸۷	٪۱۰۰

پیداست که بیشتر شواهد قرآنی در شرح خطیب به شرح واژگان و بیان مسائل نحو اختصاص دارد و از آنجا که شرح خطیب بیشتر متأثر از دو شرح ابن انباری و نحاس بوده است، توجه بسیار خطیب به دو مسأله واژگان و نحو دور از ذهن نمی‌نماید.

استشهاد خطیب به آیات قرآنی با عباراتی چون: «قال الله تبارك وتعالى»، و «قال الله عز وجل»، و «قوله تعالى»، و «قال الله تعالى»، و «قوله عز وجل»، و «قول»، و «قال جل وعز»، و «قال تعال»، و «يُقرأ»، و «ومنه»، و «قُرئ» آغاز می‌شود.

۲. ۴. ۳ حدیث نبوی

خطیب تبریزی در شرح خود در هشت مورد به حدیث استشهاد کرده که همه آنها در شرح مفردات و الفاظ است و استشهاد به حدیث با تعبیری چون: «في الحديث»، و «وأما الحديث»، و «ثروی»، و «جاء في الحديث» آغاز می‌شود.

به یک نمونه در استشهاد به حدیث اشاره می‌شود:

در شرح واژه «باء» در روایت دیگری از بیت ۷۲ معلقة لبید:

أَنكَرْتُ بَاطِلَهَا وَبُؤْتُ بِحَقِّهَا يَوْمًا وَلَمْ يَفْخَرْ عَلَيَّ كِرَامُهَا

می‌گوید: «وِثْرِي: «وَبُؤْتُ بِحَقِّهَا عِنْدِي» ومعناه: انصرفْتُ به، جاء في الحديث: «باء طَلْحَةَ بِالْجَنَّةِ» أَي:

انصرف بها». (۲۰۰)

۳. ۴. ۳ شعر عربی

شواهد شعری خطیب درباره اغراض و موارد زیر است:

– شرح مفردات و واژگان: خطیب به سبب مهارت در شرح نویسی با ابیات و اصطلاحات و واژگان غریب و اسرار زبان عربی به کفایت آشناست و از همین رو، در شرح مملقات دهگانه برای شرح واژگان به ابیات شعری فراوان استشهاد کرده است:

در شرح واژه «الشمال» در بیت دوم معلقة امرؤ القیس: «لَمَّا نَسَجْتَهَا مِنْ جَنُوبٍ وَشَمَالٍ» بعد از اشاره به لغات مختلف این واژه، برای هر کدام از آنها یک شاهد شعری می‌آورد: «و في الشمال لغات، يقال: شَمَالٌ، و شَمَالٌ، و شَأْمَلٌ و شَمَلٌ و شَمَلٌ و شَمُولٌ، قال الشاعر في الشأمَل:

وَهَبَّتِ الشَّمْلُ أَمْلُ الْبَلِيلِ وَإِذْ
بَاتَ كَمِيعُ الْفَتَاةِ مُلْتَفِعَا

و قال آخر في الشَّمْل، بإسكان الميم:

أَتَى أَبَدٌ مِنْ دُونَ جِدْثَانِ عَهْدِهَا
وَحَزْرَتْ عَلَيْهَا كُلُّ نَافِحَةٍ شَمْلٍ

و قال عمر بن أبي ربيعة في الشَّمْل، بفتح الميم:

أَلَمْ تَزَيِّعْ عَلَيَّ الطَّلِيلِ
وَمَعْنَى الْحَيِّ كَالْحَلِيلِ

تُعَفِّي رَسْمِي رَسْمَهُ الْأَر
وَإِخْ مَرَّ صَبَا مَعَ الشَّمْلِ؟

و قال ابن ميادة في الشُّمُول:

وَمَنْزِلَةٌ أُخْرَى تَقَادِمُ عَهْدُهَا
وَقِيَعَانِهَا كَأَنَّهُ حَبُّ فُلُقْلٍ

(خطيب تبریزی، ۲۷)

گاهی برای توضیح واژگان بیت به ابیات شعری استشهاد می‌کند و گاهی نیز برای کلمات موجود در روایت دیگر بیت شاهد شعری می‌آورد؛ مثلاً در شرح بیت زیر آورده است:

و قال: أَلَا مَآذَا تَرَوْنَ بِشَارِبٍ
شَدِيدٍ عَلَيْنَا بَغِيهِ مُتَعَمِّدٍ

قال: «ویروی: «سُحْطُهُ مُتَعَيِّدٍ»، المتعبد: الظلوم، قال الشاعر:

يَرَى الْمُتَعَيِّدُونَ عَلَيَّ دُونِي
أَسْوَدَ خَفِيَّةِ الْغُلْبِ الرَّقَابَا»

(المصدر نفسه، ۱۲۵)

- توضیح مسائل نحوی: مثلاً در شرح بیت ۲۲ معلقه حارث:

لَا تَحْنُنَا عَلَى عَرَاتِكَ إِنَّا
قَبْلُ مَا قَدِ وَشَى بِنَا الْأَعْدَاءُ

به روایت دیگر این بیت: «طلما قد وشى بنا الأعداء» اشاره می‌کند و به توضیح «ما» در «طلما» می‌پردازد که کافه است و معمولاً بعد از آن فعل و فاعل قرار می‌گیرد؛ ولی اگر در ضرورت شعری شاعر می‌تواند بعد از آن مبتدا و خبر را بیاورد، و در «قلما» نیز این گونه است و سیبویه در این مورد به بیت زیر استشهاد می‌کند:

صَدَدَتْ فَأَطُولَتِ الصُّدُودُ وَقَلَّمَا
وَصَالَ عَلَى طُولِ الصُّدُودِ يَدُومُ

در حالی که می‌بایست شاعر این گونه بیان می‌داشت: وقلما يدوم وصال. (۳۰۱)

- تأکید معنی: گاهی خطیب در ضمن شرح معنای بیت به بیتی دیگر برای روشن‌تر شدن

معنی اشاره دارد؛ مثلاً در شرح بیت ۲۹ معلقه عنتره:

وَكأَمَّا تَنَأَى بِجَانِبِ دَفْهَاهَا — وَوَحْشِيٍّ مِنْ هَزَجِ الْعَشِيِّ مُؤْوَمٍ

خطیب توضیح می‌دهد که چرا شاعر زمان عشاء را برگزیده است. به نظر او شاعر می‌خواسته بیان کند که آن شتر در زمانی که همه شتران ضعیف و خسته گشته‌اند، سرحال و با نشاط است تا حدی که گویی گربه ای در پهلوی او جای گرفته و به آن چنگ می‌زند. و در معنای آن گفته شده: شاعر می‌خواسته این گونه بگوید که تازیانه‌ای به دست راست اوست و از این رو، شتر از ترس تازیانه به این سو و آن سو متمایل می‌شود، و با استشهاد به بیتی از اعشی که همین معنی را می‌رساند به روشن شدن هر چه بیشتر معنای بیت کمک می‌کند:

تَرَى عَيْنَهَا ضَعُوءًا فِي جَنْبِ مَأَقِهَا — تُرَاقِبُ كَفِّي وَالْقَطِيعَ الْمَحْرُومَا

(همان، ۲۲۵)

– بیان رویدادهای تاریخی: در شرح ۴۹ معلقه حارث ضمن اشاره به جنگ کسری و قبیله ایاد به ماجرای لقیط، شاعر این قبیله، و نامه او به ساکنان جزیره در آگاه کردن از حمله کسری، اشاره می‌کند:

سَلَامٌ فِي الصَّحِيفَةِ مِنْ لَقِيْطٍ — إِلَى مَنْ بِالْجَزِيْرَةِ مِنْ إِيَادٍ
بِأَنَّ اللَّيْثَ كِسْرِيٌّ قَدْ أَتَاكُمْ — فَلَا يَشْعَلُكُمْ سَوْقُ النَّقَادِ
أَتَاكُمْ مِنْهُمْ سِتْوَانُ أَلْفًا — يُرْجَوْنَ الْكِتَائِبَ كَالْجَرَادِ
عَلَى حَقِّ أَتَيْنَكُمْ فَهَذَا — أَوْ أُنْ هَلَاكِكُمْ كَهَلَاكِ عَادِ

«پس وقتی نامه لقیط به قبیله ایاد رسد، برای جنگ با سپاهیان که کسری به جنگ آنان فرستاده بود آماده شدند و با یکدیگر روبرو شده و دلاورانه جنگیدند.» (۳۱۴)

– شرح مسائل صرفی و توابع آن: خطیب از جمله شارحانی نیست که در شرح معلقات به مسائل صرفی و یا صوتی توجه نشان دهند؛ ولی از ذکر برخی نکات نیز غافل نبوده است؛ چنانکه در شرح بیت ۲۸ معلقه زهیر:

بُؤَخَّرَ فَيُوضَعُ فِي كِتَابٍ فَيُدْخَرُ — لِيَوْمِ الْحِسَابِ أَوْ يُعَجَّلَ فَيُنْقَمَ

به مسأله اشمام اشاره دارد: «وَأَجَازُ سَبِيوِيَه إِسْكَانَ الْفَعْلِ لِلشَّاعِرِ إِذَا اضْطَرَّ يَرُدُّهُ إِلَى أَصْلِهِ، فَيَجُوزُ عَلَى مَذْهَبِ سَبِيوِيَه أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ «يُؤَخَّرُ» مُرَدِّدًا إِلَى أَصْلِ الْأَفْعَالِ، يَعْنِي أَنَّهُ مُرْفُوعٌ، إِلَّا أَنَّهُ سَكَنَ الرَّاءَ مِنْ «يُؤَخَّرُ» تَشْبِيهًا بِقَوْلِهِ:

فَالْيَوْمَ أَشْرَبُ غَيْرَ مُسْتَحَقِّبِ

یرید: [أشرب] غَيْرَ مُسْتَحَقِّبِ، فَسَكَنَ الْبَاءَ وَهَذَا الْإِسْكَانُ إِنَّمَا هُوَ إِشْمَامٌ لَا سَكُونٌ خَالِصٌ وَلَا ضَمٌّ خَالِصٌ». (۱۴۷)

- بیان ویژگی‌های زبانی عرب و آداب و رسوم ایشان: همان طور که در شواهد قرآنی گذشت از عادات زبانی عرب آن است که مخاطب مفرد را با صیغهٔ مثنی مورد خطاب قرار می‌دهند که در ضمن شرح بیت اول معلقهٔ امرؤ القیس در شرح واژه «قفا» به بیت شعر هم استشهد می‌کند: «و شاعر این گونه می‌سراید:

فَإِنْ تَزُجْرَانِي يَا بِنَّ عَقَّانَ أَنْزَجِرَ

أَيُّهُ عَلَى بَابِ الْقَوَائِفِ كَأَمَّا

وَإِنْ تَدَعَانِي أَحْمَ عَرَضًا مُنْعَا

أَصَادِي بِهَا سِرًّا مِنْ الْوَحْشِ نُرْعَا

و دیگری می‌گوید:

فَقُلْتُ لَصَاحِي: لَا تُخَيِّسَانَا

بِنُرْعِ أَصُولِهِ وَاجْتَرَّ شَيْحَا

و علت این امر آن که یاران مرد یکی شترش و دیگری مالش بوده و کمترین تعداد رفیقان و دوستان سه نفر هستند.» (۲۳)

- اشاره به اسامی خاص و شرح آن: در سه مورد از شرح خود به اسم علم اشاره داشته و برای توضیح آن از بیت شعر کمک گرفته و به آن استشهد نموده است؛ مثلاً در توضیح کاربرد «فاطمة» در بیت ۱۹ معلقهٔ امرؤ القیس می‌گوید: «قال ابن الكلبي: فاطمة هي ابنة عبيد بن ثعلبة بن عامر، قال: وعامر هو الأجدار بن عوف [بن كنانة بن عوف] بن عذرة، قال: ولها يقول:

لَا وَأَيُّكَ ابْنَةُ الْعَامِرِ

يَا لَا يَدْعِي الْقَوْمُ أَيُّ أَفْرُرُ

وإنما سمي الأجدار لجدرة كانت في عنقه». (۴۴)

چند نکته قابل توجه در شواهد شعری:

- جدول زیر تعداد ابیات شاهد در شرح هر قصیده را نشان می‌دهد:

جدول ۶- بسامد ابیات شاهد در شرح هر معلقه

معلقه	تعداد ابیات	درصد
امرؤ القیس	۳۱	۳۷ / ۳۴٪
طرفه	۱۲	۱۴ / ۱۴٪
زهیر	۸	۹ / ۶۳٪
لیبد	۹	۱۰ / ۸۴٪
عنتره	۷	۸ / ۴۳٪
عمرو	۳	۳ / ۶۱٪
حارث	۷	۸ / ۴۳٪
أعشى	۲	۲ / ۴۰٪
نابغه	۱	۱ / ۲۰٪
عبید	۳	۳ / ۶۱٪
جمع (۱۰ معلقه)	۸۳	۱۰۰٪

قصیده‌ای که بیشترین ابیات شاهد را به خود اختصاص داده، قصیده امرؤ القیس است؛ در حالی که در شرح معلقه نابغه تنها یک بیت مورد استشهاد قرار گرفته است.

- جدول زیر بسامد ابیات شاهد در هر مورد را نشان می‌دهد:

جدول ۷- موارد استشهاد به ابیات و تعداد آن در هر معلقه

مورد استشهاد به ابیات	تعداد ابیات	درصد
شرح وازگان نامانوس	۲۶	۳۱ / ۳۲٪
بیان مسائل نحوی	۲۶	۳۱ / ۳۲٪
تأکید معنی	۱۲	۱۴ / ۴۵٪
شرح رویدادهای تاریخی	۷	۸ / ۴۳٪
توضیح مسائل صرفی	۵	۶ / ۰۲٪
توضیح ویژگی‌های زبانی	۴	۴ / ۸۱٪
توضیح اسامی خاص	۳	۳ / ۶۱٪
جمع (۷ مورد)	۸۳	۱۰۰٪

- تعداد ابیات شاهد در شرح خطیب ۸۳ بیت است.

- خطیب در موارد بسیاری از ذکر شواهد شعری به سرایندگان آنها توجه نکرده است و با اینکه در بسیاری اوقات شاعر بیت شاهد از شاعران معروف و یا حتی از صاحبان معلقات بوده و یا در شروح قبلی بر معلقات نام آنها آمده است؛ ولی وی نامشان را ذکر نکرده است. البته چنان نیست که همه ابیات شاهد وی بدون ذکر نام شاعر آمده باشد؛ بلکه می‌توان به نام شاعرانی جاهلی چون: «الأعشى» (۱۰۸، ۲۲۵، ۳۲۹)، «امرئ القیس» (۵۶، ۱۸۸، ۳۲۷)، «زهیر» (۲۹، ۳۱)، «الأسود بن یعفر» (۳۱۴)، «لقیط بن یعمر» (۳۱۴)، «أوس بن حجر» (۳۱۲)، «طفه» (۱۱۷)، «عنتره» (۱۳۲)، و «عبید» (۳۶۹)، و شاعرانی مخضرم مانند «القطامي» (۲۰۰)، «الحطیئة»

(۲۱۱)، و نامهای شاعران دورهٔ اسلامی؛ مانند «الأخطل» (۳۲۳)، «العجاج» (۱۷۵)، «عمر بن أبي ربيعة» (۲۷، ۷۵)، «ذو الرمة» (۱۸۴) را در شرحش یافت.

- خطیب در اکثر موارد استشهاد به ابیات شعری کل بیت را آورده است؛ ولی در ۱۳ مورد تنها به ذکر نصف بیت (مصرع اول یا دوم) یک بیت بسنده کرده است؛ مثلاً در شرح بیت ۴۴ معلقهٔ عمرو در بیان اعراب واژه ای از بیت آورده است: «وغارة منصوب علی المصدر، لأن معنی «نعمن» و نغیر واحد، و يجوز أن يكون المعنى: وقت الغارة، ثم حذف وقتاً وأعرّب غارة بإعرابه، كما قال: تَبْكِي عَلَيْكَ نَجُومَ اللَّيْلِ وَالْقَمَرَا، معناه: وقت نجوم الليل والقمر». (۲۷۱)

۴. ۴. ۳ امثال

خطیب در شرح خود تنها در دو مورد به امثال عربی استشهاد نموده است: ابتدا در شرح بیت شمارهٔ ۵۰ معلقهٔ امرؤ القیس:

وَادِ كَجَوْفِ الْعَيْرِ قَفْرٍ قَطَعْتُهُ بِهِ الدُّبُّ يَعْوِي كَالْحَلِيعِ الْمِعْيَلِ

که در شرح عبارت «جوف العیر» بوده و بعد از ذکر اقوال در شرح این عبارت به حادثه‌ای اشاره می‌کند که باعث شده برای اولین بار این عبارت به کار گرفته شود: «وهو يضرب به المثل في كلِّ ما لا بقية فيه». (۶۳) و مثل آن در کتاب مجمع الأمثال این است: أخلی من جوف الحمار، أو أخلی من جوف العیر. (المیدانی، رقم ۱۳۶۴)

دوم، در شرح بیت ۳۳ معلقهٔ طرفه:

وَصَادِقَتَا سَمِعِ التَّوَجُّسِ لِلْسُّرَى لِهَجْسِ خَفِيٍّ أَوْ لِصَوْتِ مُنَادٍ

در شرح واژه «السری» به اصل واژه اشاره دارد که از این گفته عرب است: «من قولهم: «خیر المال عينٌ ساهرة لعين نائمة» (المیدانی رقم ۱۳۰۲) أي لا تنام و إن نمت عنها». (۱۰۰)

نتیجه گیری

- اگرچه شرح خطیب خلاصه‌ای از شروح قبل از خود و خصوصاً دو شرح ابن انباری و نحاس است، نحوهٔ گزینش مطالب و شواهد و رعایت جانب اختصار و ایجاز به شرح وی برتری و ویژگی خاصی بخشیده است که آن را برای یک شرح تعلیمی مناسب می‌سازد. اگر چه باعث شده شرحش از برخی تناقض‌نمایی‌ها به دور نماند.

- روش خطیب در شرحش بر ملاحظات بر شرح واژگان و کلمات دشوار و توضیح برخی نکات نحوی و مسائل مربوط به آن استوار است.

– شواهد وی به چهار مورد قرآن کریم، حدیث نبوی، شعر و امثال عرب منحصر می شود.
– موارد استشهاد خطیب به منظور شرح واژگان، توضیح نحو، بلاغت، توضیح عادت زبانی عرب، تأکید بر معناست.

منابع و مآخذ

الف) کتابها

١. قرآن کریم.
٢. ابن خلکان. أحمد بن محمد. (١٣٩٧ق). *وفیات الأعیان وانباء أبناء الزمان*؛ تحقیق إحسان عباس، بیروت: دارالثقافة.
٣. ابن کثیر، أبو الفداء. (١٩٩٦م). *البدایة والنهایة*؛ بیروت: دار الفکر.
٤. بدیع یعقوب، إميل. (١٩٩٢م). *المعجم المفصل فی شواهد النحو الشعرية*؛ بیروت: دار الکتب العلمیة.
٥. بروکلیمان. کارل. (١٩٧٤م). *تاریخ الأدب العربی*؛ نقله إلى العربیة عبدالحلیم النجار، الطبعة الثالث، القاهرة: دار المعارف.
٦. الحموی. شهاب الدین یاقوت. (١٩٨٠م). *معجم الأدباء*؛ القاهرة: دار المعارف.
٧. الخطیب التبریزی، ابو زکریا یحیی بن علی. (١٩٩٧م). *شرح المعلقات العشر*. تحقیق فخر الدین قباوة؛ دمشق – بیروت: دار الفکر – دار الفکر المعاصر.
٨. الزرکلی، خیرالدین. (١٩٦٩م). *الأعلام: قاموس تراجم الأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*؛ الطبعة الثالث، بیروت: دار الجیل.
٩. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن. (١٣٨٤ق). *بغیة الوعاء فی طبقات اللغویین والنحاة*؛ بیروت: المكتبة العصرية.
١٠. قباوة، فخرالدین. (١٩٩٧م). *منهج التبریزی فی شروحه و القيمة التاريخية للمفصلیات*؛ الطبعة الثاني، بیروت – دمشق: دار الفکر المعاصر – دار الفکر.

ب) مقالات

۱. انزابی نژاد، رضا. (۱۳۶۲ش). «خطیب: پیاده از تبریز تا شام»؛ *مجله زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹، ۱۴-۴۸.

۲. الفتلی، عبد الحسین. (۱۳۶۶ش). «النحو عند التبریزی فی شرح القصائد العشر»؛ *المورد*، شماره ۶۱، ۸۷-۱۱۸.

۳. فجه، محمد. (۲۰۰۷م). «بین المعری والخطیب التبریزی»؛ *المعرفة*، ۵۲۹، ۱۸-۳۵.

پیوستها:

جدول ۲- واژگان پربسامد خطیب

شماره	بیت	شاعر	صفحه	واژه	لغات
۱	قِفَا نَبِكِ مِنْ ذِكْرِ حَبِيبٍ وَمَنْزِلٍ بِسِقْطِ اللَّوَى بَيْنَ الدَّخُولِ فَخَوَمَلٍ	امرؤ القیس	۲۳	سقط	سِقْطٌ، سَقَطٌ، سَقَطٌ
۲	أَلَا لَيْتَ الْمَنَازِلَ قَدْ بَلَيْنَا فَلَا يَرْمِينِ عَنْ شُزْنٍ حَزِينَا	ابن أحمر	۲۵	شزن	شُزْنٌ، شَزْنٌ
۳	فَتَوَضَّحَ فَالْمِقْرَاهُ أَمْ يَعْفُ رَسْمُهَا لِمَا نَسَجَتْهَا مِنْ جَنُوبٍ وَشَمَالٍ	امرؤ القیس	۲۶	الشمال	شَمَالٌ، شَمَالٌ، شَامَلٌ، شَمَلٌ، شَمَلٌ، شَمُولٌ
۴	وَإِنَّ شَيْءًا فَنَائِي عِبْرَةً مُهْرَاقَةً فَهَلْ عِنْدَ رَسْمِ دَارِسٍ مِنْ مُعْوَلٍ	امرؤ القیس	۳۰	عبره	العُبر، العَبْر
۵	أَلَا رَبُّ يَوْمٍ لَكَ مِنْهُمْ صَالِحٌ وَلَا سِيَّمَا يَوْمٍ بِدَارَةِ جُلْجُلٍ	امرؤ القیس	۳۴	رب	رُبٌّ، رُبٌّ، رُبٌّ، رُبَّتْ، رُبَّتْ
۶	وَيَوْمَ عَقَّرْتَ لِلْعَذَارَى مَطِيئَتِي فَيَا عَجَبًا مِنْ رَحْلِهَا الْمُتَحَمَّلِ	امرؤ القیس	۳۵	العذارى	عَذْرَاءٌ، عَذَارٌ، عَذَارَى
۷	فَطَلَّ الْعَذَارَى يَرْتَمِينَ بِلَحْمِهَا وَشَحْمِ كَهْدَابِ الدَّمَقْسِ الْمُفْتَلِ	امرؤ القیس	۳۸ ۳۹	(۱) الهداب (۲) الدمقس	(۱) الْهَدَابُ، الْهَدَابُ (۲) الدَّمَقْسُ، المِدْقَسُ

٨	وَيَوْمًا عَلَى ظَهْرِ الْكَثِيبِ تَعَدَّرَتْ عَلَيَّ وَأَلَّتْ خَلْفَةً لَمْ تَحْلَلِ	امرؤ القيس	٤٣	آلت	إيلاء، آليّة، ألوة، ألوة، إلوة
٩	إِذَا مَا الثُّرَيَّا فِي السَّمَاءِ تَعَرَّضَتْ تَعَرَّضُ أَنْتَاءِ الْوِشَاحِ الْمُفَصَّلِ	امرؤ القيس	٤٨	الأنثاء	ثني، ثني، ثني
١٠	فَقَالَتْ يَمِينُ اللَّهِ مَا لَكَ حَيَلَةٌ وَمَا إِنْ أَرَى عَنْكَ الْغَوَايِبَةَ تَنْجَلِي	امرؤ القيس	٤٩	الغوايِبَة	الغوايِبَة، الغي
١١	وَفَرَعِ بَزِينُ الْمَتْنِ أَسْوَدَ فَاجِمٍ أَثِيثٌ كَقَيْنِوِ النَّخْلَةِ الْمُتَعَنِّكِلِ	امرؤ القيس	٥٥	(١)القنو، (٢)المتعنكل	(١)القنو، القنو، القنا (٢)العنكال، العنكول
١٢	وَقَدْ أَغْنَدِي وَالطَّيْرُ فِي وَكُنَاتِهَا بِمُنْتَجِرِدِ قَيْدِ الْأَوَابِدِ هَيْكَلِ ^٢	امرؤ القيس	٦٥	وكرات	وكر، وكر
١٣	لَهُ أَبْطَلَا ظَلِي وَسَاقَا نَعَامُهُ وَأَرْخَاءُ سِرْحَانٍ وَتَقْرِيْبُ تَنْفَلِ	امرؤ القيس	٦٨	تنفل	تنفل، تنفل، تنفل
١٤	وَأَضْحَى يَسُوحُ الْمَاءِ حَوْلَ كُنَيْفَةِ يَكُوبُ عَلَى الْأَذْقَانِ دَوْحَ الْكَنْهَيْهِ ^٣	امرؤ القيس	٧٧	فواق	الفواق، الفواق
١٥	كَأَنَّ السَّبَاعَ فِيهِ غَرْقَى عَشِيَّةً بِأَرْجَانِهِ الْقُصُوى أَنَابِيْشُ غُنْصُلِ	امرؤ القيس	٨١	(١)الأنابيش (٢)العنصل	(١)الأنابيش، الأبابيش (٢) العنصل، العنصل
١٦	لِخَوْلَاءَ أَطْلَالٍ بَيْرَقَاءَ تَهْمَمِدِ تَلْسُوحُ كِبَاقِي الْوَتْسِمِ فِي ظَاهِرِ الْبِيدِ ^٤	طرفه	٨٣	ظلمت	ظلمت، ظلمت، ظلمت
١٧	سَقَقْتَهُ إِيَاءَ الشُّمْسِ إِلَّا لِنَاتِهِ أَسِيفٌ وَلَمْ تَكْدِمِ عَلَيْهِ بِأَمْدِ	طرفه	٨٧	إياء	إياء، إياء، إياء

۱۸	وَطَىٰ مَحَالٍ كَالْحَنِيِّ خُلُوفُهُ وَأَجْرِنَةُ لَزَّتْ بِدَأْيٍ مُنْظَرٍ	طرفه	۹۳	حنی	حَنِئَةٌ، حَنِئَةٌ
۱۹	وَصَادِقَاتَا سَمِعَ التَّوَجُّسِ لِلْسُرَى لِيَهْجَسِ خَفِيَّ أَوْ لِيَصْرَتِ مُنْذَرٍ	طرفه	۱۰۰	سُرَى	سُرَى، أَسْرَى
۲۰	وَمَا زَالَ تَشْرَابِي الْخُمُورَ وَلَذَّتِي وَيَبْعِي وَإِنْفَاقِي طَرِيفِي وَمُتَلَدِي	طرفه	۱۰۹	مُتَلَد	المُتَلَد، التَّالِد، التَّلِيد، التَّلَاد
۲۱	فَلَذَّتْنِي أَرْوَى هَامَتِي فِي حَيَاتِهَا مَخَافَةَ شِرْبِ فِي الْحَيَاةِ مَصْرَدٍ	طرفه	۱۱۳	شرب	الشُّرْب، الشُّرْب
۲۲	وَإِنْ أَدَعِ فِي الْجَلِي أُنْ مِنْ حُمَانِهَا وَإِنْ تَأْتِيكَ الْأَعْدَاءُ بِالْجَهْدِ أَجْهَدِ	طرفه	۱۱۸	الجلی	الْجَلِي، الْجَلَاء
۲۳	وَإِنْ يَقْدِرُوا بِالْقَدْعِ عَرْضَكَ أَسْقِهِمْ بِكَأْسِ حِيَاضِ الْمَوْتِ قَبْلَ التَّهَادُ	طرفه	۱۱۹	القدع	الْقَدْع، الْقَدْع
۲۴	أَلَا أَبْلَغُ الْأَحْلَافِ عَنِّي رِسَالَةً وَدُيَّانَ هَلْ أَقْسَمْتُمْ كُلَّ مَقْسَمٍ	زهیر	۱۴۵	ذبیان	ذُبْيَان، ذُبْيَان
۲۵	وَمَنْ يُوْفِ لَا يُدْمَمُ وَمَنْ يُفْضِ قَلْبُهُ إِلَىٰ مُطْمَئِنِّ الْبِرِّ لَا يَتَجَمَّجِمِ	زهیر	۱۵۶	أوفی	وَفَى، أَوْفَى
۲۶	وَمَنْ يَغْتَرِبَ يَحْسِبُ عَدُوًّا صَدِيقَهُ وَمَنْ لَا يُكْرِمُ نَفْسَهُ لَا يُكْرِمُ	زهیر	۱۵۸	یغترب	عَرِب، عَرِب
۲۷	وَمَنْ يَجْعَلِ الْمَعْرُوفَ مِنْ دُونِ عَرِضِهِ يَفْرَهُ وَمَنْ لَا يَتَّقِ الشُّنْمَ يُشْتَمِ	زهیر	۱۵۹	فاره	فَارَهُ، وَفَرَأ، فَرَهُ
۲۸	سَيِّمْتُ تَكَالِيفِ الْحَيَاةِ وَمَنْ يَعِشْ تَمَانِينَ حَوْلًا لَا أَبَا لَكَ يَسَامُ	زهیر	۱۵۹	سامة	سَامَهُ، سَامَهُ

٢٩	تَجَنَّفَ أَصْلًا قَالِصًا مُتَّبِعًا يَجْجُوبِ أَنْقَاءِ تَمِيلُ هِيَامُهَا	لييد	١٨٤	متنبداً	تَبَّدَهُ، تَبَّدَهُ
٣٠	حَتَّى إِذَا انْحَسَرَ الظَّلَامُ وَأَسْفَرَتْ بَكَرَتْ تَزِيلٌ عَنِ الثَّرَى أَزْلَامُهَا	لييد	١٨٦	واحد الأزلام	زَلَمٌ، زَلَمٌ
٣١	لَتَسُدُّوهُنَّ وَأَيَّقَنَّتْ إِنْ لَمْ تَلْدُ أَنْ قَدْ أَجَمَّ مَعَ الخُتُوفِ جَمَاهُهَا	لييد	١٨٩	أحم	أَحْمٌ، أَحْمٌ، أَحْمٌ
٣٢	فَعَلَّوْتُ مُرْتَقِيًا عَلَى مَرْهُورَةٍ حَرِجٍ إِلَى أَعْلَابِهِنَّ قَنَائِمُهَا	لييد	١٩٦	حرج	الْحَرَجِ، الْحَرَجِ
٣٣	رَفَعْتُهَا طَرْدَ النُّعَامِ وَقَوَّقَهُ حَتَّى إِذَا سَخَّتْ وَنَخَفَ عِظَامُهَا	لييد	١٩٧	سختت	سَخَّتْ، سَخَّتْ، سَخَّتْ سَخَّتْ
٣٤	أَدْعُو بِهِنَّ لِعَاقِرٍ أَوْ مُطْفِئِ بُذِلْتُ لِجِيرَانِ الجَمِيعِ لِحَامُهَا	لييد	٢٠١	لحم	لَحْمٌ، أَلْحَمٌ، لَحْمَانٌ، لِحَام
٣٥	يَا دَارَ عَبْلَةَ بِالْجَوَاءِ تَكَلَّمِي وَعِمِي صَاحِبَا دَارَ عَبْلَةَ وَأَسَلِمِي	عنتره	٢١٠	عمى	عِمٌ، انْعِمٌ
٣٦	وَلَقَدْ شَفَى نَفْسِي وَأَبْرَأَ سُقْمَهَا قَيْلُ الْقَوَارِسِ وَيَكُ عَتَّتَرَ أَقْلِيمِ	عنتره	٢٤٧	سقم	سَقَمٌ، سَقَمٌ
٣٧	أَلَا هُبَيْسِي بِصَاحِبِكِ قَاصِدٌ بَحِينَا وَلَا تَبْقَى خُمُورُ الْأَنْدَرِينِ	عمرو	٢٥٣	أندرون	أَنْدَرُون (أَنْدَرِينِ)، أَنْدَرِينٌ
٣٨	مَلِكٌ أَضْلَعُ الْبَرِّيَّةِ مَا يَبُو جَدُّ فِيهَا لِمَا لَدَيْهِ كِفَاءٌ	الحارث	٣٠٩	كفاء	كِفَاءٌ، كَفَىءٌ، كُفُوٌ، كُفَاءٌ
٣٩	إِذَا تَقَوْمٌ يَضُوعُ المِسْكَ أُصُورَةٌ وَالزَّبَنُ السُّورِدُ مِنْ أُرْدَانِهَا شَمِيلٌ	الأعشى	٣٣٣	شمل	شَمِيلٌ، شَامِلٌ

۴۰	أبْلَغُ يَزِيدَ بَنَى شَيْبَانَ مَالِكَةً أَبَا تُبَيْتٍ أَمَا تَنْفَكِي تَأْتِكِلُ	الأعشى	۳۴۴	مالکة	المالكة، المالكة
۴۱	إِنِّي لَعَمْرُ الْأَذَى حَطَّتْ مَنَاسِمِهَا لَهُ وَسَيِّقٌ إِلَيْهِ الْبَاقِرُ الْعُيْلُ ^۶	الأعشى	۳۴۸	عئل	العئل، العئل

جدول ۳- وجه تسمیه واژگانی که خطیب به آنها اشاره کرده است:

رقم	البيت	الشاعر	الصفحة	اللفظة	وجه التسمية
۱	وَقَوْفًا بِهَا صَحْبِي عَلَى مَطِيئِهِمْ يَقُولُونَ لَا تَهْلِكِ أَسَى وَتَجَمَّلِ	امرؤ القيس	۲۹	المطية	سميت مطية لأنها يُمطى بها في السير، أي يُمد بها في السير.
۲	وَمَرَّ عَلَى الْقَنَانِ مِنْ نَفْيَانِهِ فَأَنْزَلَ مِنْهُ الْعَصَمَ مِنْ كُلِّ مَنْزِلِ	امرؤ القيس	۷۷	الوعل	سمى الوعل أعصم لأنه يعتصم بالجبال لأنه لا يكاد يكون إلا فيها.
۳	كَأَنَّ السَّبَاعَ فِيهِ غَرْقَى عَشِيَّةً بِأَرْجَائِهِ الْقُصُوى أَنَابِيشٌ عَنَصُلِ	امرؤ القيس	۸۰	الأنابيش	وإنما سميت أنابيش لأنها تُنبش أي تخرج من تحت الأرض.
۴	وَوَجْهٌ كَأَنَّ الشَّمْسَ حَلَّتْ رِدَائِهَا عَلَيْهِ نَقَى اللَّوْنُ لَمْ يَتَّخِذِ	طرفه	۸۷	الخد	إنما قيل له خد لأنه يضطرب عند الأكل.
۵	تُبَارَى عِتَاقًا نَاجِيَاتٍ وَأَتَبَعَتْ وَتَظِفًا وَتَظِفًا فَوْقَ مَوْرِ مُعَبِّدِ	طرفه	۸۹	العتيق	وبه سمى بيت الله العتيق لأنه عَتَقَ أَنْ يُمَلِكَ أى سبق ذلك ويقال سمى العتيق لأن الله أعتقه من الغرق أيام الطوفان، وقيل سمى العتيق لأن الله أعتقه من الجبابرة، فلم يقصده جبار إلا قصمه الله.
۶	لَهَا فَخِذَانِ أَكْمَلَ النَّحْضُ فِيهِمَا كَأَنَّهُمَا بَابَا مُنْبِفٍ مُمَرِّدِ	طرفه	۹۳	الأمرد	سمى الأمرد أمرد لأنه أملس الخدين.
۷	إِذَا الْقَوْمُ قَالُوا مَنْ فَتَى خِلْتِ أُنْتَى عُنَيْتِ فَلَمْ أَكْسَلِ وَلَمْ أَتَبَدِّ	طرفه	۱۰۴	البلدة والبلد	أصل البلادة والتبدل من التأثير ... وبهذا سميت البلدة والبلد لأنه موضع مواطن الناس وتأثيرهم.

٨	ندامای بیض کالتجوم وقینة تروح علینا بین بورد ومجسد	طرفه	١٠٧	(١) الندیم (٢) الندامی	(١) سمی الندیم ندیماً لندامه جذیمه حین قتل جذیمه مالکاً وعقیلاً ابنی فارح. (٢) قیل للمتواصلین ندامی لأنهم یجتمعون علی ما ینتم علیه من إتلاف المال.
٩	وبرک هجود قد انارت مخافتی نوادیهامشی بعضب مجرد	طرفه	١٢٤	البرک	وقیل لها برک لاجتماع مبارکها.
١٠	تبصر خلیلی هل تری من طعائین تخملن بالعلیاء من فوق جرثم	زهیر	١٣٦	الطعینة	سمیت طعینة لأنها یظعن بها، آی یسافر.
١١	فأقسمت بالبت الذی طافه حوله رجال بنوه من قریش وجرهم	زهیر	١٤٢	الناسة	سمیت الناسة لأن أهلها کانهم یبیس من العطش.
١٢	عفت الیدیار محلها فمقامها بمنی تأبدا عولها فرجامها	لیید	١٦١	منی	وسمیت منی لأن آدم لما انتهى إليها قیل له: تمن، قال: أتمنی الجنة. وقیل سمیت منی لما یمنی فیها من الدم، وقیل: لما یمنی فیها من ثواب الله.
١٣	أو رجع واثمة أمیف نوروها کففا تعرض فوقهن وشامها	لیید	١٦٧	الکف	ومنه سمیت الید کفاً لأن الإنسان یمتنع بها.
١٤	عزیت وكان بها الجمع فأبکروا منها وغودر نؤیها وثمامها	لیید	١٦٧	الغدیر	سمى الغدیر غدیراً لأن السیل غادره أو لأن المسافرین یمرون به وهو ملائ ثم یرجعون فلا یجدون فیهِ شیئاً، فکانه غدر بهم.
١٥	حتى إذا سألخا جمادی سئة جزراً فطال صیامه وصیامها	لیید	١٧٧	جمادی	جعل الشتاء کله جمادی لأن الماء یجمد فیهِ.
١٦	یلو طریقته متنها متواتراً فی لیلته کفر التجوم غمامها	لیید	١٨٥	الکافر	سمى الکافر کافراً لأنه غطی ما ینبغی أن یُظهره من دین الله، وقیل: لأن الکفر کفر قلبه آی غطاء.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال پنجم، دوره جدید، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۹۳ / ۱۰۳

۱۷	فَبَيْلِكَ إِذْ رَقَصَ الدَّوَابُّ بِالضُّحَى وَاجْتَابَ أُرْدِيَةَ السَّرَابِ إِكَاهُهَا	لبید	۱۹۱	الجیب	یقال: جَبْتُ الثَّوْبَ إِذَا لَبَسْتَهُ وَمِنْهُ سَمِيَ الْجَيْبُ لِأَنَّهُ مِنْهُ يُلْبَسُ الْقَمِيصُ.
۱۸	إِنَّمَا إِذَا التَّقَتِ الْمَجَامِعُ لَمْ يَزَلْ مِنَّا لِرِزَاؤِ عَظِيمَةٍ جَشَامُهَا	لبید	۲۰۳	الرِّزَاؤُ	ومنه سميت الخشبة التي يشد بها البابُ لِرِزَاؤِ وَهِيَ الْمِثْرَسُ.
۱۹	وَكَأَنَّمَا تَنَأَى بِجَانِبِ دَفْئِهَا الـ وَحُشِيٌّ مِنْ هَزِجِ الْعَبِيِّ مُؤْوَمٌ	عنترة	۲۲۵	الوَحْشِيُّ	الوَحْشِيُّ: الْجَانِبُ الْأَيْمَنُ وَإِنَّمَا قِيلَ لَهُ وَحْشِيٌّ لِأَنَّهُ لَا يُرْكَبُ مِنْهُ الرَّكَابُ وَلَا يَحْلَبُ
۲۰	وَخَلِيلٌ غَائِبَةٌ تَرَكْتُ مُجْدَلًا تَمَكُّو فَرِيصَتُهُ كَشِدْقِ الْأَعْلَمِ	عنترة	۲۳۱	الْحَلِيلُ وَ الْحَلِيلَةُ	الْحَلِيلُ: الزَّوْجُ، وَالْمَرْأَةُ حَلِيلَةٌ، قِيلَ لَهُمَا ذَلِكَ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَحُلُّ عَلَى صَاحِبِهِ.
۲۱	إِذْ لَا أزالُ عَلَى رِحَالِهِ سَابِجٍ نَهْدِرُ تَعَاوِزَهُ الْكُمَاءُ مُكَلَّمِ	عنترة	۲۳۳	الْكُمَاءُ	الْكُمَاءُ جَمْعُ كَمِيٍّ وَهُوَ الشَّجَاعُ، سَمِيَ كَمِيًّا لِأَنَّهُ يَقَعُ عَدُوَّهُ، ...، وَقَالَ ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ: سَمِيَ كَمِيًّا لِأَنَّهُ يَتَكَمَّى الْأَقْرَانَ أَيْ يَتَعَمَّدُهُمْ.
۲۲	تُرِيكَ إِذَا دَخَلْتَ عَلَى خَلَاءِ وَقَدْ أَمِنْتَ غِيُونََ الْكَائِيحِينَا	عمرو	۲۵۷	الْكَاشِحُ	الْكَاشِحُ: الْعَدُوُّ، وَإِنَّمَا قِيلَ لَهُ كَاشِحٌ لِأَنَّهُ يَعْرِضُ عَنكَ وَيُولِيكَ كَشْحَهُ وَهُوَ الْجَنْبُ، وَقِيلَ إِنَّمَا قِيلَ لَهُ كَاشِحٌ لِأَنَّهُ يُضْمَرُ الْعِدَاوَةَ فِي كَشْحِهِ.
۲۳	ذِرَاعِي غَيْطَلِ أَدْمَاءِ بَكْرِ تَرَبَّعَتِ الْأَجَارِعُ وَالْمُتَوَنَّا	عمرو	۲۵۸	الْقِرَانُ	سَمِيَ كِتَابُ اللَّهِ قِرَانًا لِأَنَّ الْقَارِيَّ يُظْهِرُهُ وَيُبَيِّنُهُ وَيُلْقِيهِ مِنْ فِيهِ.
۲۴	وَتَحَنُّ إِذَا عِمَادُ الْخَيْ خَرَّتْ عَلَى الْأَحْفَاضِ نَمْنَعُ مَنِ يَلِينَا	عمرو	۲۶۵	الْأَحْفَاضُ	الْأَحْفَاضُ: وَاحِدُهَا حَفْضٌ وَهُوَ مَتَاعُ الْبَيْتِ، وَيَسْمَى الْبَعِيرُ الَّذِي يَحْمِلُ الْمَتَاعَ حَفْضًا.
۲۵	إِذَا عَضَّ الثَّقَافُ بِهَا اشمَأزَتْ وَوَأَلَّتْهُمْ عَشْوَزَتُهُ زَبُونَا	عمرو	۲۷۴	الزَّبَانِيَةُ	الزَّبَانِيَةُ: الدَّفْعُ، وَالزَّبَانِيَةُ عِنْدَ الْعَرَبِ: الْأَشْدَاءُ، سَمُوا زَبَانِيَةً لِأَنَّهُمْ يَعْمَلُونَ بِأَرْجُلِهِمْ كَمَا يَعْمَلُونَ بِأَيْدِيهِمْ.
۲۶	أَسْتَتْ نَبَأُهُ وَأَفْرَعَهَا الْقَتَا حَاصُ عَصْرًا وَقَدْ دَنَا الْإِمْسَاءُ	الحارث	۲۹۶	صَلَاةُ العصر	سَمِيَتْ الْعَصْرُ فِي الصَّلَوَاتِ عَصْرًا لِأَنَّهَا فِي آخِرِ النَّهَارِ.

۲۷	وَكأنَ الْمَنُونِ تَرْدِي بنا أَر عَن جُوناً يَنجَابُ عَنهُ العَمَاءُ	الحارث	۳۰۳	(۱) المنون (۲) الأعصم	(۱) المنون: المنية، وهو أيضاً الدهر، لأنه يذهب بمنه كل شيء، ... (۲) ومن روى «أصحح عصم» ... و سمي أعصم لأن في معصمه بياضاً وقيل: سمي أعصم لأنه يعتصم بالجبال لأنه لا يكاد يكون إلّا فيها.
۲۸	أَم عَلِينَا جَرَى حَنيفَةً أَوْ ما جَمَعَت مِن مُحارِبٍ غَبْرَاءُ	الحارث	۳۱۲	الفقراء	يقال للفقراء بنو غبراء لأنهم لا مأوى لهم إلا الصحراء وما أشبهها كأنهم بنو الأرض.
۲۹	أَنَّ رَأَتْ رَجِلاً أَعْشى أَضْرَبَهُ رَيْبُ الْمَنُونِ وَدَهْرٌ مُفْنِدٌ خَيْلٌ	الأعشى	۳۳۶	المنون	المنون: المنية، سميت منوناً لأنها تنقص الأشياء.
۳۰	كَأَنَّهَا لِقِوَةٌ طَلَبُوبٌ تَخْرُفُ فِى وَكْرِهَا القُلُوبُ	عبيد	۳۷۹	القوة	القوة: العقاب، سميت بذلك لأنها سريعة التلقى لما تطلب.

پی نوشت:

۱. بیت از شواهد است.
۲. در روایت: «فِي وَكُنَائِمَا».
۳. در روایت: «مِن كُلِّ قَبِيَّةٍ».
۴. در روایت: «ظَلَلْتُ بِهَا أَبْكِ وَأَبْكِ إِلَى العَدَى».
۵. در روایت: «أَحَمَّ».
۶. در روایت: «لَهُ وَسِيقٌ إِلَيْهِ الباقِرُ العَتَأُ».

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال پنجم، دوره جدید، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۹۳
منهج الخطيب التبريزي في شرح المعلقات العشر*

سميه حسنعلیان

استاذة مساعدة بجامعة اصفهان

سيد محمدرضا ابن الرسول

استاذ مشارك بجامعة اصفهان

الملخص

نظراً للشهرة الواسعة لكتاب الخطيب التبريزي "شرح المعلقات العشر" ولأهمية دراسة منهج المؤلفات وتحليلها ونقدها إضافة للباحثين وإنارة للطريق الذي بين أيديهم، يهدف هذا البحث إلى دراسة منهج الخطيب في شرحه للمعلقات مستخدماً المنهج الوصفي التحليلي. وقد أظهرت نتائج الدراسة أن شرح الخطيب وإن كان ملخصاً لشروح سابقة وخاصة شرحي ابن الأباري والنحاس إلا أن طريقة الانتقاء والإفادة من تلك الشروح، وآراء الخطيب القيمة في شرحه ومنهجه التكاملي واهتمامه بالأبيات من كافة الجوانب، كل ذلك وهبه الأصالة والتميز والشهرة.

الكلمات الدلالية: المنهجية، الخطيب التبريزي، شرح المعلقات العشر.